

دیگر زین شاخ سر و سبیل میل صبور
 ای گل شکرت که تو بی باد شاه سن
 که و دیگر آن بدین طرب غمزد و نشا
 ز ابد که بجز در حضور است امید و
 به جز با یک چنین و غمزد غمزدی
 و ز دست غمزدت تو شکایت نمیکند

حافظ شکایت از غم چندان چینی
 در هر حال با شد و در طاعت تو

و لانا چند ز غم دیده شرم
 ستم که جان از لعاش بوسه بستم
 بر او دینی و قیامین کشید زوری
 چو با او ز غمزدی زان فرشته چنان
 که در سینه پیوستی امیر احمد شاه
 دنا و ملک شب خبری که زانده بگری

چون

چون ماه ز انوار می بران اصل شایسته
 تو کوی تا نیم جان از ساقی شرم آرزو

و لم بر او ده لولی و شست شورانگیز
 مژدای میزین چکان ماه رویان
 فرشته قطع مذا که چیت بخت کن
 علامه آن کلماتم که آتش آینه و
 پیاله بر کفتم بند تا سحر که حشر
 میباش غمزه بازوی خود که در گذر
 بقیه و غمزه بدر کاهت آمد مری
 بی که هفت میخانه و نوش با کونست

بیان عاشق و عشوق پیوسته
 تویی جاس خود ای حافظ از بیان خبر

رو می بنامه مرا که دل از جان بگر
 لب تشنه با این در آرزو
 ترک درویش کمن از خود میدوزن